

گفت و گو با مهستی بحرینی

علی خزاعی فر: خانم بحرینی، من معتقدم کسی تصادفی مترجم ادبی نمی‌شود. مترجم ادبی همچون نویسنده لازم است در حد خلق سبک به زبان مادری‌اش تسلط داشته باشد. چنین تسلطی هم فقط و لزوماً از راه آموزش کسب نمی‌شود بلکه دو چیز در تربیت مترجم ادبی دخیل است: یکی داشتن هوش زبانی و دیگری تربیت در محیطی ادبی و آشنایی با سنت و سبک کار نویسندگان و مترجمان. بر این اساس دوست داریم بدانیم علاقه به نوشتن چگونه در شما بروز کرد و تربیت شما در دبستان و دبیرستان چه سهمی در ایجاد این علاقه داشت و چه افرادی و چگونه در تربیت ادبی شما نقش داشتند. من شخصاً از جهت دیگری نیز به این سوال علاقه‌مندم و آن این است که مایلم بدانم فضای روزگار شما چگونه بوده و آیا کودک و نوجوان امروز با تشویق و ترغیب بیشتری برای نوشتن و کسب مهارت‌های زبانی روبه‌روست یا خیر؟

مهستی بحرینی: بی‌گمان دو عاملی که ذکر کردید در پرورش مترجم ادبی نقش اساسی دارد. اما اجازه بدهید که من هم عامل سومی به این دو عامل اضافه کنم. عاملی کلی‌تر و آن هم عشق به ادبیات به مفهوم وسیع کلمه است. مگر اینکه منظور شما را از خوش‌زبانی در همین عامل سوم مستتر بدانیم. به هر حال، این عشق از کودکی در من بروز کرد و انگار با من زاده شده بود چون پدرم که خود اهل شعر و ادب بود پیش از به دنیا آمدنم نام مهستی را به یاد مهستی گنجوی، شاعره قرن ششم، برای من برگزیده بود و گفته بود که من باید شاعر شوم! اما درباره دوران دبستان و دبیرستان و نقش افراد در تربیت ادبی من باید بگویم که خبری از تشویق و ترغیب نبود. در انشاءنویسی مهارت داشتم و نمره خوب می‌گرفتم اما دبیران انشاء هیچ‌گونه بحثی درباره نقاط قوت و ضعف انشاء من و هم‌کلاسی‌هایم به میان نمی‌آوردند و شیوه درست نگارش را به ما نمی‌آموختند. هریک از ما هرچه به نظرش درست می‌آمد می‌نوشت و کسی هم حرفی درباره آن نمی‌زد. تنها کسی که در دوره دبیرستان تشویق کرد دبیر انگلیسی‌مان بود، چون علاقه فراوانی به زبان داشتم و در کلاس سرآمد بودم. این تشویق در دوران تحصیل در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه تهران هم شامل حال شد و در سال سوم لیسانس که می‌بایست چند واحد انگلیسی هم بگذرانیم استادمان که خانمی انگلیسی بود روز امتحان شفاهی پایان سال، ضمن خداحافظی به من توصیه کرد که

هرگز زبان انگلیسی را رها نکنم. توصیه‌ای که متأسفانه به آن عمل نکردم. علتش را اگر بخواهم بگویم مطلب طولانی می‌شود ولی چون ممکن است تاحدی به ترسیم فضای آموزشی آن دوران کمک کند شاید بیان آن بی‌مورد نباشد. من در کنار تحصیل در دوره لیسانس در انجمن ایران و آمریکا انگلیسی می‌آموختم. همه معلم‌ها آمریکایی بودند و شیوه تدریس‌شان رضایت‌بخش بود. در پایان دوره، روز آخر، معلم‌مان یک جزوه ده‌صفحه‌ای با فهرستی از افعال در دو ستون برایمان آورد و گفت اینها را باید امتحان بدهید. فهرستی از افعال مثل هم با معانی مختلف، مثلاً فعل to go را در نظر بگیرید که اگر با on بیاید (go on) یک معنی دارد و اگر با up بیاید (go up) معنی دیگری دارد. او این فهرست را بدون اینکه معنایی در برابر هر فعل آمده باشد و به‌خصوص بدون شاهی که کاربرد آنها را در جمله روشن سازد به ما داد و در مقابل اعتراض کلاس، گفت همین است که هست، اگر می‌خواهید مدرک بگیرید باید این امتحان را بگذرانید. من چندروزی با این فهرست کلنجار رفتم و بعد دیدم توانایی یادگیری این همه فعل بدون شاهد را ندارم. به خودم گفتم ول معطلی! هرگز نخواهی توانست از عهده هضم این همه up و off و on در زبان انگلیسی بر آیی. بنابراین انگلیسی را رها کردم. می‌دانم که کار اشتباهی بود اما چه می‌توان کرد؟ جوانی بود و جهالت! اینها را می‌گویم تا خوانندگان جوان مجله که در خود استعدادی برای ترجمه می‌بینند به محض برخورد با دشواری‌ها سرخورده نشوند و به قول شاعر که می‌گوید «به یک تیر برگشتی از کارزار» زود میدان را خالی نکنند و بدانند که با مداومت و مطالعه می‌توانند به مقصود برسند. بگذریم. چون مایلید بدانید که فضای دبستان و دبیرستان ما در گذشته در مقایسه با امروز چگونه بوده است، گمان نمی‌کنم که تفاوت چندانی در این زمینه وجود داشته باشد. همیشه و در هر روزگاری معلمانی بوده و هستند که به کار خود عشق می‌ورزیده‌اند و می‌ورزند. اما متأسفانه اکثریت با اینگونه معلمان نیست و هرکسی این بخت را نداند که در دوران تحصیلش از تعلیم این دست از معلمان برخوردار شود. به نظر من، تغییر فضای آموزش و پرورش از راه اقدامات جزئی و مقطعی امکان‌پذیر نیست. چنین فضایی باید با سیاست‌گذاری‌های کلان بنیادی به‌وجود بیاید و ترغیب کودکان و جوانان تنها وابسته به معلمان خوب نباشد.

به گمانم کمی حاشیه رفتم و بخشی از پرسش شما را بی‌پاسخ گذاشتم. به‌راستی نمی‌دانم چه افرادی در تربیت ادبی من نقش داشتند. تنها فرد خانواده‌مان که به شعر و ادب علاقه‌مند بود و سواد خوبی داشت پدرم بود که متأسفانه او را در کودکی از دست دادم و نتوانستم

چیزی از او بیاموزم. اما در نوجوانی که غزل‌هایی می‌سرودم، زنده‌یاد نواب صفا، ترانه‌سرای مشهور، که دوست خانوادگی‌مان بود کمی فوت و فن شاعری را به من آموخت و من همیشه خود را مدیون او می‌دانم. تنها موردی که از روزگار کودکی و نوجوانی‌ام به یاد می‌آورم، همین است و به جز این، کسی کاری به کار من نداشت و مثل گیاه خودرو بار آمدم. در نوجوانی، به خاطر علاقه فراوانی که به کتابخوانی داشتم، از یک کتابفروشی نزدیک خانه‌مان رمان‌های پرماجرایی عاشقانه‌ای را که امروز از یادآوری‌شان به خنده می‌افتم، به بهای شبی یک قران کرایه می‌کردم و آنها را با چه ولعی می‌خواندم!

در دوره لیسانس ادبیات فارسی، وضع تغییر کرد و با بهره‌گیری از دانش استادان بلندپایه‌ای همچون دکتر معین، دکتر پرویز خانلری، فروزان‌فر و بسیاری دیگر که همه از نخبگان بودند دریچه تازه‌ای پیش چشمم گشوده شد و به مسائلی که در زبان فارسی مطرح است به‌طور ملموس پی بردم. سپس در کتابخانه ملی مشغول به کار شدم. در آنجا با بانوی نازنینی که زبان فرانسه در حکم زبان مادری‌اش بود همکار شدم. روزی به او گفتم: «کاش می‌توانستم این زبان زیبا را یاد بگیرم، حیف که دیر شده». گفت: «هیچ دیر نیست، بیا یادت بدهم». و از اینجا آشنایی‌ام با زبان فرانسه شروع شد. چون از آن خانم رودریاستی داشتم تن به کار دادم، هر چند که اول تردید داشتم، چون شنیده بودم که زبان فرانسه گرامر مشکلی دارد، اما بعد از چند جلسه دیدم با ذهن من که همیشه به دنبال قانونمندی است، بیشتر از زبان انگلیسی هماهنگی دارد و کار را ادامه دادم.

خزاعی‌فر: خانم بحرینی، در برخی کشورها مثلاً آمریکا ترجمه ادبی اساساً از دانشگاه شروع می‌شود. به این معنی که اساتید ادبیات دانشگاه نخست اهمیت یک اثر ادبی را تشخیص می‌دهند و سپس خود به ترجمه آن دست می‌زنند. در ایران وضع به گونه دیگری است. ترجمه ادبی کلاً در خارج از دانشگاه صورت می‌گیرد و به غیر از موارد استثناء مثل خود شما، اساتید رشته ادبیات فارسی بیشتر مصرف‌کننده ادبیات تولیدشده هستند تا تولیدکننده ترجمه ادبی. اساتید یا به زبان خارجی تسلط ندارند یا پرداختن به ترجمه ادبی را در شأن خود نمی‌دانند و یا هردو. البته من معتقد نیستم که ترجمه ادبیات باید در انحصار دانشگاه باشد. تاریخ ترجمه ادبی در ایران نشان می‌دهد که ترجمه ادبی از چنان محبوبیت اجتماعی و ضرورت فرهنگی برخوردار بوده که نمی‌توانسته محدود به دانشگاه باشد ولی درعین حال نقش دانشگاه در تولید ترجمه ادبی بسیار ناچیز است. اگر شما با این نظر موافقت کنید، دلایل آن را چه می‌دانید؟ آیا درست است که ترجمه ادبی را نوعی کار دانشگاهی به حساب آورد و برای آن امتیاز دانشگاهی قائل شد؟

بحرینی: البته اینکه ترجمه ادبی از دانشگاه شروع شود، مطلوب‌ترین حالت‌هاست چون طبعاً آثاری به جامعه معرفی می‌شوند که دارای ارزش و اهمیت ادبی باشند. اما شما از من بهتر می‌دانید که این کار عملی نیست چون از سویی آزادی مترجمان را محدود می‌کند و آنها را به نوعی تحت نظر این نهاد قرار می‌دهد و از سویی دیگر دانشگاه به تنهایی قادر نیست که پاسخگوی برگردان حجم انبوه متونی باشد که ترجمه‌شان ضرورت دارد. البته این امر مانع از آن نیست که دانشگاه کتاب‌هایی را که به نظر استادان فن از اهمیت ادبی برخوردارند برای ترجمه به مترجمانی بسپارد که کارشان مورد تأیید است. در گذشته بنگاه ترجمه و نشر کتاب تا اندازه‌ای این وظیفه را برعهده داشت و کتاب‌های باارزشی از شاهکارهای ادبیات جهان منتشر کرد. با تعطیلی این بنگاه، خلأ بزرگی در زمینه ترجمه این دست از کتاب‌ها به وجود آمد. خوشبختانه امروز رشته ترجمه در دانشکده‌های ادبیات وجود دارد و به نظر من قائل شدن امتیاز دانشگاهی برای ترجمه ادبی امری اثبات‌شده است و کسی با آن مخالف نیست. بحث بر سر این است که استادان این رشته خود تا چه حد از این فن آگاهند و از ترجمه عملی بهره‌مند. بخصوص کشف استعداد دانشجویان و راهنمایی درست آنان نقشی اساسی در پدید آمدن مترجمانی دارد که بتوانند جای مترجمان توانای گذشته را بگیرند و به آشفته‌گی‌ای که اکنون برقرار است دامن نزنند. نکته دیگر اینکه استادانی مانند خود شما که سال‌هاست در سروسامان دادن به این رشته می‌کوشید و توانسته‌اید فصلنامه تخصصی معتبری مثل مترجم را سرپا نگه‌دارید، اگر کمر همت ببندید و بنیادی برای ترجمه ادبی (البته به یاری یکی از نهادهای فرهنگی) تأسیس کنید خواهید توانست به تدریج آن دسته از شاهکارهای ادبیات جهان را که تاکنون به فارسی برگردانده نشده است و یا برگردان خوبی از آنها در دست نیست، به جامعه عرضه کنید و این خدمت بسیار بزرگی خواهد بود.

انشاءالله!

خزاعی‌فر: من نثر ترجمه‌ای شما را بسیار می‌پسندم. نثری است روان و پاک. به نثر تألیفی بسیار نزدیک است. اگر اسامی خارجی را از آن حذف کنیم ترجمه‌بودن آن به سادگی قابل تشخیص نیست. بدیهی است برای رسیدن به این نثر، نظر به متن ادبی فارسی دارید و جرح و تعدیل‌های واژگانی و نحوی زیادی در زبان متن اصلی می‌کنید. آیا تشخیص من درست است؟ برای کسانی که می‌گویند با فارسی کردن متن ترجمه و زدودن رنگ و بوی ترجمه از متن، ویژگی‌های منحصر به فرد متن اصلی حذف می‌شود و از متن اصلی به اصطلاح غرابت زدایی می‌شود چه استدلالی دارید؟

بحرینی: از اینکه نثر ترجمه مرا می‌پسندید بسیار خوشحالم. هدف من همیشه این بوده است که مطلب را روشن و روان بنویسم و خواننده را گیج و سردرگم نکنم. طبعاً هیچ مترجمی نمی‌تواند و نباید از نحو زبان مبدأ پیروی کند چون هر زبانی ویژگی‌های خود را دارد و الگو قرار دادن نحو زبانی که می‌خواهیم از آن ترجمه کنیم، باعث می‌شود که متن نامأنوس به نظر برسد و به اصطلاح بوی ترجمه بدهد. اما در مورد جرح و تعدیل‌های واژگانی، باید بگویم که کمتر دست به این کار می‌زنم چون به وفاداری به متن اصلی پایبندم. تنها در مواردی که نویسنده واژه‌ای یا تعبیری یا اصطلاحی به کار برده باشد که برای خواننده فارسی‌زبان نامفهوم باشد، سعی می‌کنم معادلی پیدا کنم که مقصود نویسنده را برسانم. از شما چه پنهان، در این مورد کمی «ملانقطی» هستم و همیشه خود را به خاطر این موضوع سرزنش می‌کنم. اما چه می‌شود کرد؟ ترک عادت موجب مرض است! این را هم بگویم که با نظر کسانی که معتقدند با فارسی کردن متن ترجمه و زدودن رنگ‌وبوی ترجمه از متن، ویژگی‌های متن اصلی حذف می‌شود موافق نیستم، چون شخصیت‌ها، نام‌ها، مکان‌ها، رویدادها، آداب و رسوم، نحوه زندگی و به طور کلی فضا سازی که هرنویسنده‌ای می‌کند مانع از غرابت‌زدایی می‌شود و خواننده همیشه به یاد دارد که متنی که در پیش روی اوست به ادبیات کشور دیگری تعلق دارد و به اصطلاح «بومی‌سازی» نشده است.

خزاعی‌فر: خانم بحرینی، در نوشتن نثر ترجمه آیا الگوی مشخصی داشتید؟ نثر ترجمه‌ای چه کسانی را بیشتر می‌پسندید؟ چه نوع نثر ترجمه‌ای را نمی‌پسندید؟ اگر بخواهید اصول کلی را که در ترجمه راهنمای شماست ذکر کنید این اصول کدامند؟

بحرینی: برای نثر ترجمه‌هایم هیچ الگوی مشخصی نداشته و ندارم، چون نثر ترجمه با توجه به متن اصلی برگزیده می‌شود و اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم همین کلمه «برگزیده» هم که گفتم درست نیست. بهتر است بگویم که خودبه‌خود پیش می‌آید.

من چون از زبان فرانسه ترجمه می‌کنم طبعاً مترجمان مورد علاقه‌ام، مترجمان این زبانند برای اینکه کیفیت کارشان را بهتر درک می‌کنم. از جمله این مترجمان توانا می‌توانم از آقایان ابوالحسن نجفی، به‌آذین و بدیعی نام ببرم. بدیعی است که در زبان‌های دیگر، بخصوص زبان انگلیسی که زبان غالب است، مترجمان نامداری داریم که همه با آثارشان آشنا هستند. اصول کلی راهنمای من در ترجمه، همانطور که پیشتر هم گفتم، روشن و روان نوشتن است. هم از آوردن کلمات قلنبه عربی پرهیز دارم و هم از به کار بردن فارسی سره. می‌کوشم تا متن را (به جز متن‌های کلاسیک) به زبان زنده امروز برگردانم. پاره‌ای از نشرها

این احساس را در مخاطب پدید می‌آورد که دارد در جاده‌ای پردست‌انداز و ناهموار راه می‌رود و در هر قدم پایش به سنگ می‌خورد. کسی که متن ادبی را برای خواندن انتخاب می‌کند، می‌خواهد از آن لذت ببرد نه اینکه معادلهٔ چندمجهولی حل کند! وظیفهٔ مترجم، انتقال مطلب به مخاطب زبان دیگر است. با رعایت سبک نویسنده و واژگان و تعبیرات و اصطلاحات آن. علت اینکه پیشتر گفتم در انتخاب واژگان فارسی گاهی بیش‌ازحد وسواس به‌خرج می‌دهم همین است. این را هم بیفزایم که تا حد امکان از زبان واسطه ترجمه نمی‌کنم چون در هر صورت، متن اصلی بخشی از اصالت خود را، ولو به‌طور محدود، در ترجمه به زبان دیگر از دست می‌دهد. بنابراین چه بهتر که از متن اصلی ترجمه کنیم تا آسیبی را که به‌هرحال در ترجمه می‌بیند، به حداقل برسانیم. من تنها دو کتاب زمستان سخت و کوهسار جان را که به آلبانیایی و چینی نوشته شده بودند، چون مترجمانی از این دو زبان در کشور نداشتیم، از فرانسه برگرداندم. واقعیت این است که برای بسیاری از زبان‌های زندهٔ دنیا در ایران یا اصلاً مترجم نداریم، یا اگر داریم تعدادشان اندک است. بنابراین مترجمان ناگزیرند آثاری را که به این زبان‌ها نوشته می‌شود از زبان واسطه ترجمه کنند مثل رمان‌هایی از آمریکای لاتین که آقای کوثری به‌طرزی عالی ترجمه کرده‌اند و خوانندگان فارسی‌زبان را از لذت مطالعهٔ این آثار بهره‌مند ساخته‌اند.

خزاعی‌فر: واقعاً چگونه می‌شود کتابی را برای ترجمه انتخاب می‌کنید؟ آیا انتخاب همهٔ ترجمه‌هایتان را می‌توان از یک پسند و نگاه شخصی و ایدئولوژیک منبعث دانست؟ یا عوامل پراکنده از جمله سفارش ناشر یا شهرت کتاب در خارج از کشور در انتخاب دخیل بوده؟ برای مثال، چطور شد که کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای یک زن را برای ترجمه انتخاب کردید؟

بحرینی: متأسفانه همهٔ کتاب‌ها را خودم برای ترجمه انتخاب نمی‌کنم چون دسترسی به کتاب‌های باارزشی که روزانه در خارج از کشور منتشر می‌شوند و اطلاع از آنها برایم میسر نیست. البته می‌دانم که وسایل ارتباطی جدید تا حدی این مشکل را حل کرده است اما در هر صورت تا کتابی را نخوانید نمی‌توانید دربارهٔ آن به‌درستی داوری کنید. گاهی کتابی را به سفارش ناشر یا به توصیهٔ دوستان ترجمه می‌کنم، البته چشم‌پسته به سراغش نمی‌روم و پس از خواندن دربارهٔ برگردانش تصمیم می‌گیرم. دو کتاب کوهسار جان و به امید دیدار در آن دنیا را چون برندهٔ جایزهٔ گنکور شده بودند، به خواست ناشر ترجمه کردم و پشیمان شدم چون کتاب‌هایی که جایزه می‌گیرند معمولاً نظر مترجمان دیگر را هم به خود جلب می‌کنند و در نتیجه، ترجمه‌های مکرری از آنها به بازار می‌آید. از نظر من، اینکه دو یا چند تن انرژی

و وقت خود را صرف برگردان اثری واحد نکنند، کار بی‌معنا و بیهوده‌ای است. کتاب یک زن که به آن اشاره کردید، از جمله کتاب‌هایی است که خودم انتخاب کردم چون هنگام انتشار آن در پاریس بودم و با خواندن مقالاتی دربارهٔ شخصیت کتاب، کامی کلودل، که شخصیتی خیالی نبود و پیکرتراشی بود که زندگی فاجعه‌باری داشت و همچنین با خواندن نثر شاعرانهٔ کتاب که به دل می‌نشست، تصمیم به ترجمهٔ آن گرفتم.

خزاعی‌فر: اگر از منظر تاریخی به کارکرد ترجمهٔ ادبی در ایران بپردازیم، کارنامهٔ ۱۵۰ سالهٔ ترجمهٔ ادبی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مهم‌ترین جنبه‌های خدمت ترجمهٔ ادبی به تولید ادبی کدام بوده است؟

بحرینی: ترجمهٔ ادبی با همهٔ افت‌وخیزهایش، کارنامهٔ درخشانی دارد. دستاوردهای آن شاید امروز در نظرمان عادی باشد اما اگر با توجه به کتاب‌ها و مدارک موجود به زمانی نسبتاً دور، مثلاً آغاز دورهٔ پهلوی اول، برگردیم (البته همانطور که گفتید عمر ۱۵۰ سالهٔ ترجمهٔ ادبی خیلی بیش از این زمان است) و نظری به کتاب‌ها و آثار ادبی آن دوران بیندازیم، می‌بینیم که ترجمه چه تحول عمیقی در عرصهٔ ادبیات پدید آورده است. ترجمه، شعر فارسی را یکسر دگرگون کرد، از قید پوسیدگی و کهنگی رهانید و راهی تازه پیش پای شاعران گذاشت. ترجمهٔ ادبی رمان و نمایشنامه را، به‌معنای متداول در غرب، به نویسندگان ایرانی شناساند و درواقع، اگر بگوییم که این دو ژانر را ترجمه به فارسی‌زبانان معرفی کرد و نویسندگان صاحب ذوق و قریحه را به آفرینش آثار باارزشی در این دو نوع واداشت، غلو نکرده‌ام. ترجمه همچنین در شناساندن تحولات ادبی کشورهای پیشرفته، تاریخ ادبیات آنها، انواع نقد و سبک‌های مختلف ادبی نقش بسزایی ایفا کرده است و روی هم‌رفته به‌رغم همهٔ کاستی‌ها، فواید بی‌شمار آن انکارناپذیر است.

خزاعی‌فر: اگر بخواهید بین صحنهٔ ترجمهٔ ادبی در ایران، قبل و بعد از انقلاب، مقایسه بکنید و بازیگران صحنه اعم از مترجمان و ناشران و خوانندگان در این عرصه را در دو بازهٔ زمانی با هم بسنجید به چه نکات کلی می‌رسید؟

بحرینی: این مقایسه را باید از دو جنبه انجام داد: کمی و کیفی. از نظر کمی، شمار مترجمان و ناشران بعد از انقلاب نسبت به دورهٔ پیش از آن افزایش چشمگیر داشته، گرچه تعداد خوانندگان همچنان ثابت مانده است، اگر کمتر نشده باشد! اما از نظر کیفی، در عین حال، هم رشد مثبت داشته‌ایم و هم منفی. بستگی به این دارد که از چه دیدگاهی به قضیه نگاه

کنیم. خود من با وجود همه آشفته‌گی‌هایی که در این عرصه وجود دارد با نظر مثبت به آن نگاه می‌کنم. امروزه بسیاری از ناشران کار فرهنگی خود را جدی می‌گیرند و تنها سود مادی آن را در نظر ندارند، بلکه می‌کوشند تا آثار باارزشی نیز به کتابخوانان عرضه کنند. در مورد خوانندگان نیز در کنار آن دسته از کسانی که کوچک‌ترین اهمیتی به خوبی و بدی ترجمه نمی‌دهند، کسانی هستند که آن را بادقت و موشکافی می‌خوانند. روی هم رفته با گسترش فناوری‌های نوین و روی‌آوری جوانان به تحصیلات عالی و آموختن زبان‌های زنده دنیا شاهد بهبود کیفی در این زمینه‌ها هستیم.

خزاعی‌فر: در حال حاضر، چنانکه می‌دانید نقد ترجمه ادبی نداریم. چرا نداریم؟ موانع و آفت کار کدام است؟ چگونه می‌شود ترجمه‌ای را نقد کرد و راه را برای یک جریان مستمر نقد ترجمه گشود؟

بحرینی: مهم‌ترین مانع و آفت نقد ترجمه ادبی این است که آستانه تحمل نقد ما مترجمان بسیار پایین است. با کوچک‌ترین بحثی که به میان می‌آید برآشفته می‌شویم و آن را غرض‌ورزی به‌شمار می‌آوریم. درحالی‌که اگر نقدی در کار نباشد به اشکالات کار خود پی نمی‌بریم و در جهل مرکب می‌مانیم. از سوی دیگر، کسی که ترجمه‌ای را نقد می‌کند، باید به هردو زبان مبدأ و مقصد تسلط داشته باشد. طبعاً اینگونه اشخاص، اغلب خود یا مترجمند یا مؤلف و آن فراغت را ندارند که به اینگونه امور بپردازند. به‌نظرم تنها راه اشاعه نقد ادبی باز هم به همت والای شما بستگی دارد! بد نیست که آستین بالا بزنید و در هر شماره مجله‌تان دست کم یک کتاب را نقد کنید!
